

از قیوم محض نامناسب است و خلاف مرضی مبارک حضور پر نور درینو لا از اخبار چنان و چنین لیسع سینه
 زینهار هم چو آدم را که در دست خویش شکار قتا باشد باز را گردان از دانهائی و نایابان عصر لب تر آینه
 انجام این مقدمه بدو واقعه است چون رکعتی را در برابران پونا و قنیت تمام بود و نیز عظم و نشان
 عظم الامر اجمال قوت و تحمل دید و تقدیرش بستر نماید بوده و قنیتا با عظم الامر املایات کرده حقیقت
 حال بدین قالب باظهار در آورد که سرداران در بار حضور پر نور فلان فلان فلان خطوطها و باره
 عمرهائی جناب به فلان و فلان سرداران پونا نوشته است معتمد خود فرستاده اند و همیشه
 قسیمی که منتهای قباحت است جناب بهتر معامه اگر حکم شود آن معتمد را هموار نموده مو خطوط حاضر نماید
 عظم الامر بسیار تفکر شده گفت که شما نهایت خاطر داری اورا نزد من بیارند شود که نزد مخالفان بود
 که بسیار قباحت است انشاء الله در جلد وی این خدمت سلوک مقبول خواهیم کرد و دیگر که کوتم را و
 حاضر شده عرض کرد که فدوی آن شخص معتمد را بسیار تسلیمها و تشفی خاطرش بامید داری بشمار نمود
 معروض او نیست که هرگاه من خطوطهای معلوم را از موافقان خود که امیر و وزیران سرسرازیها
 ساخت فرستاده اند برگشته بدیم و شریک حال جناب شوم آیا که ام سرسرازیها مبدول حال مبدله خواهد شد
 عظم الامر پرسید که آن شخص از کد ام قدیم است و لایق کد خدمت او عرض کرد که برین متصدی است
 نهایت مقبول به خدمت عمره که سرسرازی خواهد بود و خوبی سرسرازی خواهد بود اما اینکه اگر از پیشکاری سرکار
 سرسرازی همین فرموده میشود عظم الامر بی اختیار گفت که هرگاه او شریک حال ما خواهد شد و فدویت و
 جان نثاری بظهور خواهد آورد انشاء الله تعالی لب روانگی از اینجا از حضور پر نور نخلبت پیشکاری سرکار
 سرسرازی خواهد که کتابی چنانچه فیما بین ایشان کلام الله را و الله شرفها بمیان آمد آنوقت که کوتم را و
 ظاهر ساخت که آن شخص معتمد فدوی است و خطوطها که آورده ام اینهمه حاضر اند ملاحظه فرمایند تمامی خطوط
 فردا که گذراند از آن روز در سوال جواب عظم الامر از داجی را و دولت را و سندی که رجوعی بود

و غیره دیگر سرداران پونا حکومت را مقرر شده هر پاجی نایک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر
 گردید و حکومت را و راجی بهوسل را که با اعظم الامرا ملاقات کرده بود بسیار بر سر تابد را آوردن چن روز
 که در سرداران پونا تفرقه بطور آه و دولت را و نسیه و پاجی را و غیره مصلحت گردید و بد ریافت آوردند
 که این همه تفرقه و سوء مزاجی نمایان سرداران اینجا که بهر سبب است باعث تا اتفاق چه بوده باشد
 بعد استدراک و تفهام بسیار آخر الامر بد ریافت آمد که همه بر همی امورات اینجا از فتنه اندازی اعظم الامرا است
 اگر چند روز دیگر بگذرد و خراب بسیار در دولت پندت پردان راه خواهد یافت که بهیچگونه درستی پذیر
 نخواهد گشت پس بودن ایشان در اینجا بگردد مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است
 دولت را و و پاجی را و غیره اتفاق کرده به اعظم الامرا گفته فتنه اند که تا علقه بحضور بندگالغالی
 است شخصی که شمارا در اینجا داشته است و خلاف مرضی حضور نموده و لبرای اعمال خود رسیده و مارا در همه
 حال خوشنودی بندگالغالی که در حقیقت جدی با هسته منظور و ملحوظ است و توان از حضور طلب شما
 رسیده است پس لازم نیست که اراده آستان بوسی حضور نمایان بچکس مانع شمانیت بلکه بخوشی و خورس
 تمام حضرت میکنیم پس اعظم الامرا این مشرود جانفرا نهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا مرض
 گردیده بوقت حضرت اول زیاجی را و ملاقات نموده او جواب عمده خلعت فاخره داده حضرت سخت
 و علی بن القیاس از دولت را و نسیه و راجی بهوسل و دیگر سرداران عمده نیز مرضی شده روانه منزل مقصود
 گشت هر گاه بالای دیبای سونا مقام نمود و کیل نانا پرنویس با خطوط مہری مرسله اورید یعنی کمال
 عاجز نالی و الحاج تمام نوشته بود که جناب مارا در قلعه کوکن بی نیل مقصود و نفس الامر خود مقید کنانیده
 بحصول مقصود خویش روانه حیدرآباد گشتن مبارک است تا هرگز مناسب وقت نیست شرط سرور
 و سرداری و بزرگی نیست که تصفیہ جمعی با همه اعیان و ارکان دولت و پاجی را و حسب استصواب خود
 کنانیده و ایشان را بر دولت پونا قائم کرده و عسی را بهر از المہامی ایشان بر طبق معمول مستمر فرایز

و رسیدن ایشان متصل سرحد سرکار دولتدار بکمال شگفتی و سرور از موضع تنبیت که در وقت لاله کوزه داخل قلعه
 محمد نگر گولکنده مذکور گشته بر روز ملازمت که با هشتاد هزار سوار و بار و پیاده های بسیار آمده بود خود را معده
 جمعیت بلاخط حضور آورد و بعد از شرف قدیمی و گذر از این نذر حاضر پر نور را در عمارت چیترا دار که
 از پونا آورده بود سوار کنانیده داخل قلعه مذکور گشته و باز رونق افزای بلده شده چنانچه بهادر
 و نجات و سید عمر خان عشق کوهی بگنجان و صالح محمد خان و غیره همه به در آن بجهت نولما زمان عظم الامام
 بودند و آنچه که تحایف و نفالین و جواهر و غیره آورده بود از نظر او گذرانید چون دستاویز صری خاص
 و گذشت محالات و قلعه دولت آباد و سن معانی چوخته بلاخط مبارک آورده خاطر بهایون را مسرور و متعجب
 گردانید و جلوه وی این فدویت و خیر خواهی آنحضرت عظم الامام را بجناب اسطو جاهد فرزند احمد وکیل مطلق
 مختار دولت آصفیه منصب هشت هزار سوار و باهی و مراتب و مورچل طاووسی سر بلند گردانید
 و تالفویض شدن حویلی شمشیر جنگ که در چوک بلده واقع است برای سکونت ایشان در خلوت مبارک
 مقام کنانیده در سیکرار و دود و دوازده هجرت چون بهادر معتر از پونا داخل بلده حیدرآباد گشت
 و مزاج مبارک حضرت غفرانآب نیز در بیکال آورده بود شادی مرشد زاده آفاق سکندر جاهد بهادر
 و شادی شاهیار الملک و هم رسم اسم الله خوانی مرشد زاده کیوا آنگاه بهادر از شروع سیکرار و دود و
 چهارده هجرت حضرت غفرانآب که ذکرش گذشته بالفصاحم رسانیده بعد از طاعت آن حضرت
 تا دو ماه در فدویت و جان نثاری حضرت منقذ منزل بسر برده تا پنج سبت و هشتم ماه محرم الحرام سنه
 یک هزار و دود و نوزده هجرت روز چهارشنبه بعارضت محرقه که هشت روز بود در جشن محبت خرامید
 مدت دیوانی آن سبت پنج سال و مدت حیالش سفتا و وسیله بوده از می ثبات او در بلده حویلی قدیم که
 این زمان مرشد زاده بلند اقبال مقبول علیجان بهادر سید الملک فرزند حضرت جهان پرور سلیم صاحب
 کنایه بکان رونق افزا اند و دیگر قلعه سرور نگر معراج و مقبره مالی میان متصل بکان پیر پادشاه صاحب

مدنی که خود هم چون بختی است موجود اندامی بود زنده دل خوشش مزاج لطیف پند سپردن همواره در فکر
 هیچ کس درین نوع مصروف نکرده ملک گیری تا دم زندگی داشت بدست بهادر در عبادت الهی شب را صبح میکرد
 نماز پنجگانه و نماز شبی گاهای قضاة میخواند و قرآن شریف با نماز شبی میخواند و او را در وظایف فرو گذاشت
 نیکو و در شهنشیت تولد را از مصیبت علیهم السلام نذر میگردانست و در تقویت بجز اینگزین چنانچه
 تاملی الا آن همون طور عاشور خانه او که در محرم بحال تکلف با علمای طایفی و تقریبی و غیره استاد
 می نمود جهان پرور میگردد بحال و جاری می دارند و بعد از آن میرسد در تاریخ دانی و شعر فنی مهانت
 تمام داشت شان و شوکت و صلابت و متانت و وجابت او را اندری نمیرسد امارت بر و ختم شده
 سواری اسپ در جوانی بحال ساینده که همیشه از آن پونا نهایت پند کرده خریدی اسپها گاه
 موقوف کرده درین که عشرت از هفتاد سال تجاوز کرده و جسامت بدنش غالب آمده بود و سوار اسپ
 نمیشد برین هم در سوار و سواری حضرت منقذ منزل بالای اسپ ترکی سوار شده برای نذر شکار یوز
 تا سزا لایب کیم است آمد آن حضرت بیاسن میرزا سالکی از بالای سزا لایب مذکور بریز رونق افزا
 شده در شکار گرفت باز بالای سزا لایب مذکور برآمده متوجه تماشای شکار یوز شد و دست اندگان
 ترین جسم از نامور کرد و سواری اسپ یکتای عهد بود که در یک یک روز سه هزار روپیه در عیاشی و آشنای
 چند بجای یعنی ماه اقامت سالها خرج کرده و پیش بند اسپ خویش از دو شاله عمره کاشمیری مال پانصد
 روپیه است و شقیع خان و هم ماه و هشتاد شاهی باز و غیره شهر سواران چاک سوار است و مجموع حاضر
 بوده بوقت سپهر روز پان عسیر و عراقی و کاپیوار و دکنی روپیش میگردد و گاهی نماند
 نیکو و بد و تنگبازی و دوازده ماهی جاری بوده برای تنگبازی جاگیر با مردمان داده بود و نیز کبوتر
 بسیار دوست میداشت و هزار بار در پیچ کرده از بنگان های دور هر جا که بهتر پیدا میشدند می طلبید
 و همیشه با عطریه میبود و شوق حق و تباکوی خوشبوی خمیره پسند خاطر او بوده بر روز شنبه مرغبازی

ولو ابازی و غیره و شطرنج و چوپر می رسید و افسانه گویند بر ممولی خود حاضر گشته می گفتند همیشه صحبت با آنها
 و فضلا و شعرا و حکما می داشت و صنایع و بدایع علمی خوب می شناخت و میر رسید و همراه سوارانش که در دربار حاضر
 میشد اکثر امیران سرکار مثل نور الامرا و نعمت الملک و فرزندان داور الملک و غیره گرد و پیش پاکی اش
 پایاده می رفتند و ناسا نیا ن روشن بجای سوار پاکی حقه کشان می آمد و گاهی پاکی اش را چتری نمی بستند
 چتری های زرتار کار می شستند و کلاه بتون بر سرش می گذارفتند و سر انجام مقیشی پاکی او بخرج سه هزار روپیه فقط
 پوششش با نسج پاکی تیار میشد در بار یابی حضور اکثر نقل و حکایات بیان کرده مناج مبارک را تمجیح می آورد
 بغیر ملاحظه حضور صری را خلعت سر فرازی خدمت در خانه خویش می یاد با حجاج و زواران و ساکنان
 اما کن مقدار سلوکها می نمود و وزیر خطب می نذر و نیازی نداشتند

امیر الامرا امیر الملک بهادر

نام اصلی اش بیابان الزمان خان عشق چند صاحب از قوم نوابیت و نجابت و شرافت و سلسله اہمیت
 و غیره بهادر حضرت همه تا بحضرت طاووس بنی خواجا اولین قرنی بارگاہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رسید چنانچه
 کسی نام غلطی در تمبر دلیل نمیشد است بجز طول کلام باجمال پر دخت جیش امیر الملک شیر خنگ از خدمت
 مغفرتاب نواب آصفیاء و نوابش سید ناصر جنگ بهادر و آصف الدوله امیر املاک صلابت جنگ بهادر
 تا ابتدای جلوس حضرت غفراناب میر نظام علیخان بهادر آصفیاء ثانی بمراتب بلند و حضرات ارحم بند سرفراز
 شده بجای عمره سیر حال و منصب های گزیده همور بوده کارهای نمایان بطور رسانیده در ایام صوبه داری
 نخست بنیاد و رنگ آباد و دعوت حیات نمود خلف مرحوم عمیر جنگ بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود وارد
 بلده حیدرآباد گردیده بلازمت حضور درآمده باضافه منصب پنجزاری سه هزار سوار و خطاب سرفراز گشت
 و صبیح خود را باز در واج سیف الملک مالی میان خلف اعظم الامرا اسطو جاہ در آورده اتحاد دلی بهم رسانیده
 روزگار بخوبی و عزت تمام گذرانیده متوجه جنان گردید چار فرزند و بلند ارجمند داشت یکی اکرام الملک بهادر

جاگیر بستن بحال و برقرار دارن تا بقدر عنایت کبری هویت عظمی و سلف هم شاید بحال کسی ندوی ظهور
 نمانده باشد مهند ابریت ذوی احلاق مروت شاکر شاده چشم ذوی همت دست تمیزل بدر چه دراز دارد
 که احدی را بدون حصول چیزی بچیزی خالی زمیند پس شیرین گفتار انداز طبیعت خود را برابر انداز بدیت
 بزرگان خویش داشته بجمع صفات موصوف و در شکر پر دشت خداوند لغت مشکور است چون مراتب
 پر دشت بحال امیر الامرا حضور پر نور را همواره منظور نظر عالی بود بعد از آنش سپستور در پر دشت بیخاندان
 فدویت نشان آشنان نظر الطاف شانانه بحال و برقرار است که بتجیر و تقیر یعنی آید صاحب منصب
 مناسب خطاب و نوبت و جایگزین غیره بجمع مراتب سرداری و امارت سرفراز و ممت از است +

اعتماد الملک بهادر

خلف اعتماد الملک بزرگ منشی میر حیدر خان بهادر منشی حضرت غفرنا تاج میر نظام علیخان بهادر آصفیاه
 ثانی نور الله مرقدہ نام اصلی اش میر عباس علیخان بهادر است اما میر حیدر خان بهادر منشی مذکور از بلوچ
 نخبه بنیاد او رنگ آباء و قلم مبارک دولت آباد قلعداری قلم مذکور از وقت بادشاهان تیموریه
 در خاندان بهادر معتز بود و در بلوچیه رآباد شده بود وقت شیر خنگ بهادر و کن الدوله بهادر مراد الهام
 سرکار که از وقت بزرگان طرفین اتحاد داشتند با ریاب حضور پر نور گشته بساعت طلوع بلند و نصیب
 از جنب بخدمت منشی گیری حضور پر نور که پاکیزه روزگار گفته اند سرفراز و سر بلند گردیده بمرتبہ صاحبست
 تقرب رسید که رشک میران در بار شد و بلکه به از حضور پر نور بوده حسب منصب بچرباری سبزه سوار و علم
 و تقاره و پالکی جبار دار و بجایگزین عمره سیر حاصل نیز سرفراز گشت و تا طاعت خود همور کار و بار خدمت خویش
 بود بعد از آن در عمر حضرت منفرت منزل چون عالم پیر از سالی بدر چه بود آری بربشتا رسال سیده خدمت
 دارالانشائی را بفرزند کلان خویش رشید الدوله بهادر از پیشگاه آنحضرت سرفراز کنایه نمود در عالم
 انزوا در عبادت مبعود حقیقی در نه یک هزار و دویست و بیست و پنج سکه غارم خلد برین گردید امیری بود

که در برابر جهاندارانند و بچسبند چه در خوشو منی چه در مصابت رای و متانت خرد که همواره شریک مسکنت
 کلیات و جزئیات حضور پر نور بود و چه در علم و فضل و کمال که در انشا آرائی بی مثل و بی مانند خود بوده
 بنظر آید اقربا پرور و خدا پرست اوقات معمور و فریاد منتحب روزگار که اگر زمانه عدیه سال دیگر خرج زند
 همچو سایر صفات مذکوره بنظر آید بلکه آید اما میرعباس علیخان بهادر خانی سیوی بهادر موصوف نشسته
 میرحیدرخان بهادر مرحوم چون از بدو مشور و ابتدای حال آثار شادت و حوصله بان از ناصیه عایش
 بود بود در عالم عمر سن هم ناپسندید و را برگزینی پسندید و همیشه خود با ادب می نشست و از بی ادبی
 نفرت تمام داشت و چون حضرت مغفرت منزل در سزایکنار رود و صدوسی و سه سبک منتظر نظر خاقانی
 و مشمول مواظف سلسله ای گشته بهادر و غلی دیوانخانه عرض مکرر تجویز آنحضرت سرسراز و متنازه و دیده بهایج
 اعلی رسید همیشه معتد کلی بود و در همه باب در امور آن سرکار علی الخصوص در زادش معامله مرشد زاده ای
 بلند اقبال مصفا الم دوله بهادر و مبارز الدوله بهادر چه در وقت تغییر و در آنکی ثابت جنگ سل حساب
 کیل انگریزی و باره طلب مرشد زاده بای مذکور از قلم بلیده بر وجه چند عمل بهاراجه بهادر و چه در نظام
 مزاج آوری حضور پر نور که هرگز اقبال نمیسر و ندر آنچه بهادر سماعی جمیله بجا آورد و آنرا از آن شخص است
 و علی بن القیاس و زادش میزاج خاص آنحضرت درباره اشقیق عرض و در آنچه بزرگوار طبع ایمای حکما و نیز
 در احتیاط اشیا مضره چه اندرون محل و بیرون آن معتمد سلطانی فدویت باوجان فشانای ما و نک حلالی
 بطور آید که تا حال آنند آفتاب روشن نرسد تا از آن آنجناب خدمت متعلقه خود مامور بوده همچو امر آن
 و در شاله بشیر قیمت یکبار روپیه با کار کلا بنون کشمیری بسیار که تمام سر فرزند مشرف و بسیار گشت و درین
 عهد سمیت ممد بنده گالغالی خاوند لغت عالم پناه خورشید کانه جن آگاه ناصر الدوله بهادر راصف جاه
 اودام اند اقبال عمده بجالی خدمت عرض مکرر بانا و منصب خطاب جنگی متنازه جنگ دولای اعتمام الدوله
 و اعتمام الملک بانوبت و سایر سولان و علم و تقاره و نشان و عاری و پالکی جمال و دار و عطای جواهر اعلی

و جاگیر عمده و محال بسیار مقرری مورد الطاف شاهانه و صدر بنیایات خسروانه گردید و سر عزت و وقار با اسما
 اعتبار رسانیده و سایه عاطفت خداوندی همواره بر او بار تحوله خویش است میرست صاحب شان و شوکت
 و وجاهت که دین زبان بیخ امیر بصیلابت و شوکت او نمیرسد با اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده و بربت
 اعلی از خداوند نعمت برگزیده بر کس که با رجوع کرد دیگر محتاج خانه دیگری نشد اقرار پرور نرحم شمار همواره
 از خیرات پو میریادات و حجاج و زوار و نجبا و ارباب استحقاق و پیرز الان بی طاقت را که بدست خود دست
 بست بی اعتماد و نعمت غیر میسر و در بدعای از یاد عمر و دولت حضور پر نور همور و در عبادت الهی
 از چهار گزنی شب مانده مصروف بنجد گذاری گاهی بی وضو نمیشد حیرتیم از خورمی حال خلایق محوم
 و از رنج احوال مردم متفکر و فکر رسانیدن رحمت و از دستوری امورات دوستان خوشدل کمینه و حسد و
 بغض و شک زنی و اشاره و اشاره فتوری و مفسدی استنفرانند در مزاج خیر متزاجش بلکه در محفل او بیانه
 اش بر گزینست محض ناپید است تا بشکوه غمیت چنین بعضی مرعیه چه رسد از نماز صبح تا اراده و بار
 سوای ذکر و بیان آیات کلام مجید و احادیث و ذکر پادشاهان عالی تبار خصوصاً همواره ذکر علو مراتبات
 و درجات خاندان عالیشان اصفیه طب اللسان و در بیان الطاف بنیایات حضور پر نور درباره خود
 عذب البیان است از عطایای بسیار شوق نه بذات خود بلکه علی روس الاشهاد و در خوشنویسی و انشاء
 پروازی یکتای عنصر مخصوص و تحریک کلام مجید ثانی شاه مسکین مغفور تواند گفت چنانچه بسیار مردم السواد
 حنات تحریک قرآن شریف خوشنویس گردانید عاصی محرر اوراق نیز از ادنی تلامذه بهادر موصوف
 است که بیچ محنت کرده مهند از علم تیز اندازی و صنایع و بدایع آن فرد فرید روزگار هر روز توده اش
 تیز اندازی در خانه خود تیار کنانیده بلا ناغہ با تمامی تیز اندازان عصر مشغول حنات است صبح و شام
 طعام لذیذ بار اوران و اقربا و رفقا و سادات و حاجیان و زواران و اکثر محتاجان را که کسی نزد خود
 باز نهد و نیز بر کس که از صادر و وار در مجلس باشد مسخورد و سحکس خالی نمیرود اگر بود طلب او آرد

فرستاده تا به آهش دست بگذرد از نیک شوق اسپان عربی و عراقی و کاسیواطی و کهنی و فلان
 نیز رقبا بسیار و براتهامت و با سبب زیور خرب ساوات و حجاج و زواران اماکن متقدسه را در سال تمام هزار و پوی
 و او روانه میفرماید و بیت الله شریف پل آب دوازده ماهی مقرر فرموده خراجات آنرا بشود می کرده ارسال می آرد
 که مردم نسبت با قلم دعای نیر سپید به این همه مورحسان را محض در اعتقاد خویش برای از یاد عمر و دولت خداوند خود
 حضور پر نور زام اقبال بحال برقرار دارند برای حصول حسانت ذات خویش از جمله آن مرثت سجد طبع
 بده حمید را باد است که بعد از آن در روز نهم از سر نو تمیز شکست و نیت پرده خسته کشته چوبی برای احتیاط
 در هر هر طاق در وقت سجد نکون شب کنایه که حال اسو جود است و سخن سجد از آگ ریزی چنان
 به و اگر در این که نمازیات را به سجد و نیت نیت در می زیات آن منبع خیر یا عوارات بنده باقرش و مسانه
 منقرد و دو باغ و لکش اسو چاه عمیق بر سر است که با ک کائنات خدا آب شیرین و اهل مسر و
 مسافران روز و شب میخورند و مخلوط میشوند و باغ دیگر در قلعه سرد زنگار زیب و زینت مکان و اشجار
 و چسب الغرض زبان و قلم در توصیف آن منبع کرم ملاقاتت تخمیر و تقصیر در در دار و شمه از آن باطلار آورد
 از جای انشا پر و از می آنجرح کمالات فقرات چند که یادداشت تخمیر در آورد که او کار است

فقد در سپیدار سال تسبیح

و سبحان الله زهی معبود حقیقی که عبادش نتیجه ظهور کائنات و طاعتش مطیعان اسبب نجات پس ورد
 تهلیلش و تسبیح هر ذی عقول را از جهاد و اجبات چون سه و دنیان که لازمه ماهیت انسانیت اکثر اوقات
 آن غفلت روید اوله از جناب مقدس نبوی علیه و آله و صحایه سلوة و السلام که طیب بپایان را محبت
 کار است سجد کرد یاد آگهی و تازیانه نفس سرکش جنت پس من سرگردان تیز غلالت در تلاش آن بود که
 تسبیح مسلک مانند آیه رحمت از آسمان کزیت شرف نزول خشیه تا که این تسبیح اگر به دست مسلمان نفلک رسید
 بر هر سوره آن کواکب را شمار کردی و از مشا به آبداریش گهر آفتاب سجاب کرده در دریای عسان

تسبیح

تو نشین گشت و عابد سپهر با وجودیکه از ابتای آنشیش در رکوع است از رشک غلطانی این سجا از ششم
 اشک حسرت بخت الله تبارک و تعالی بمقتضای الدال علی التخییر کفای علیہ ثواب تهلیل و تسبیح
 بروزگاران معاون خیر روزی کناد تا زاید میلی پوش فلک بسجا انجم در روز تقدیرین و تهلیل است
 رشت بعمرتا بقای میل و نهار در زاید باد

رقعه دیگر در ارسال دستار

از روزیکه خامه بدایع نگار تنوع لم یزلی رقم هست کائنات از گنجینه عدم بر صفحہ شهود نگاشت بمقتضای
 حکمت بالغه بشری بقدر قابلیت استعداد بزرگیت که مانوق آن مقصور نباشد بدلول آیه وانی هدایت
 مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
 إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَائِبًا وَهُوَ فَخِيرٌ بے مزیں گردانید که عقول عقلای زمان کرسد شناسان عالم ملکوت
 انداز احصای کند آن معجز معترف بل بقصور مقرر انداز آن جمله صفحہ بسیار بزرگیت کواکب و شاخ اشجار را
 بزرگیت شمار و نیز مردان را بر لوق دستار آرایش تازه و پیرایش بی اندازه عطا فرموده پس بهتر از
 دستار مردان را زینتی نیست خصوصاً قینک از دوستی بطریق تخفیه بر سجا نوجوه از دل خلاص منزل برآید
 دستار مرسله وصول بحبت شمول نموده سرود دست خلاص را وقت تسلیم و نیاز ساخت حبذا دستار که هزارتن
 بذل فری مرغ دل گردا دام صیاد برده بلکه چون تار شاعری آفتاب کسجیه عالمی نموده شاید از سویدی
 دل و کافور شمع سفیدی تار پودش را منوع نموده اند که از نظاره اش ظلمت چشم بیت رکان روشن
 درخشیدنت تارش برای دفع عین الکمال بشا به جشن اگر صفالی آنرا حریص بریدگر سرزنش میگردد و اند
 و اگر کتان از ملاحظه اش بهره مند میشد چادر خود بر ماه میباید کلاه خسروی را اگر باین دستار بدل
 نماید و او هیچک قرص ماه را در پله اش سجد سزا است خلاف جمهور اگر آرایش دست خواهیم میتواند شد
 که سر را از نسبتش شرافت و دست را از پیدایش گرامی حاصل شده الله تبارک و تعالی تا زمانیکه

سرگرد و دستار است آن سر کرده ارباب دانش و سر کرده ارباب پیش را بر سر فرازی جاوید مسرت بخش دارد

قوه دیگر حکیم شفا بن خان ستم الملوک قلمی یافت

از آنجا که حکیم علی الاطراف جلت الاوله و عمت نعمت الاوله که ترکیبش مزاج انفس و آفاق است وجود عالم را
 پمضمون هدایت مشون و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون از سویدای عدم بعبودیت آورد
 بمصدوق و ان من شئ الا نسیج محمد و ان لا یفقهون تسبیحهم مترجم گردانید و بنی نوع انسان را
 و ولیت فیض لم یزلی نموده بخلق انسان فی احسن تقویم جلوه گرا ساخت در رفیوت عبادت خالق
 ما نشاء بر هر فردی از افراد انسانی واجب و لازم و ترک آن موجب خسران نوع آدم است و حصول
 انساوت که کلیل نفس انسان عبارت از آنست موقوف بر تعادل مزاج عنصریت هر گاه حضرتت و ارباب العطا
 با فردی از آن افراد بر گزیده نباشد من ذی الحکمة فقد اوی خیرا کثیرا بر نواخته مصدر فیض عالم و مظهر حسنت تمام
 گردانید پس همه ذی عقول را باید که وجود او را از جمله معننات پنداشته شکر آن بر خود لازم دانند و آن
 موهبت عظمی درین خبر و زمان ذات فالین البرکات آن جالیوس الزمانیت که آینه دل صفا منزل
 جامع حکمت علمی و نظریت بلکه نظری پیش نظر حدیث است پس چنانکه بر سایر سفیضان شکر این موهبت عظمی
 عموماً لازم گشته بر ذات آن مصدر حسنت خصوصاً واجب و متمم است و متوجه اصلاح احوال مردم شدن
 و حقیقت ادای شکر نعمت الهی کردن است خصوص توجیه بر احوال دوستان یکرنگ موجب حسنت و باعث
 برکات لا تعد و لا تحصى است امل زما از دست کشا کش معده در آزار و محض بتنگی آن گرفتار
 اگرچه تقویت این بیت الداهر هر قدر کم شود موجب زیادتی صحت است لیکن توسن نفس را با بجلان
 علایق دنیا را اگر از ضعف استزخای عنان شود تحمل با گرگان عبادت نمیتواند شد تا بران تقویت
 او واجب نظیر اگر از نوشنداری عنایت و گلقتد اخلاق بمبالجه پردازند بمصدوق لقا و لقا

بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى خالی زحمت و عاری از برکات نخواهد بود تا زمانیکه فلاطون این خم در باوه پیمای پیام

ولایت پانزده شاطبر زاده مسرت و انبساط باد

رقعه و ضلع انشا آراسه

از آنجا که منشی تقدیر ایجاد کائنات را وابسته به توج و قلم گردانید و بر افراد لیل و نهار مبراد قدرت قلم تقدیر است
 مثبت ساخته و بدون پای چوبین قلم اسرار درونی دور افتادگان طریق محبت حجاب خفا آرزو بریندا
 در سرشته زلف مستوره مطالب هست دلدادگان سلسله موت در نمی آید پس همه ذمی عقول را تحصیل
 آن گذیری نیست بنا بر علی دل نیاز منزل چون سیر خامه در وادی تماشای نواح تنهای حصول مقصود بود
 شعر و لها همه در شین رازنده بر یکدیگر اندر تو انداز به قلبهای مسلمانند شاخهای مشکین یک قلم صوفی
 خاطر انقبوش موت رشک بوستان گردانید و بعضی از آن بی شائبه تکلف مانند نگاه عشاق در خیره
 قلم و معانی انواع مطالب زیر حکم خود آورده از نهایت راستی و وفات با وجود در زبان از یک جهت
 گاهی کلمه درونی از آن ظاهر میگردد و از اعتمادش چه بر قیمت نه ایم که هزاران مطالب محول او میگردد و بخ
 خموشی لب و اینکند و از غایت عجز با وجود دیگر قوشش کمال الجواهر زیده بنیاست داغ سیاهی بلصیه
 کشیده سراز سجود اطاعت بر نمیدارد نون و القلم از نشان او آیتی جفت القلم از کتاب کمالش
 حکایتی است از افراسیاه و صفی لیل و نهار نقوط کواکب زینت بخش صفو سپهر است عنان کمیت نیز
 خرام قلم از مجمره دوات مبرادات اهل زمان است آن شمسوار میدان مردی و مروت باد بالنون الصاد

رقعه و ارسال کمان

کمانیکه در دلربای مانند آبروی خوبان جلوه نما بکچون بلال نونیا بخش دیده پیر و جوان از کمان
 خانه عنایت باین گوشه نشین کاشانه محبت رسید از ملاحظه رنگ نسبتش من حلقه بگوشش مودت را
 حلقه وار سرگردان صنع صالح حقیقه ساخت بی شائبه تکلف تیر مژگان دلبران که در راج خانه دل عشاق

لله الحمد لله رب العالمین

توافق وفاق نشسته از پشت همین کمانست و تقاضی ازل قوس قزح را نظیر زنگ همین کمان
 زنگ آمیزی نموده اگر تا زنگه صرف چله این نماید روانی و درگ و بی دل را در گان توده پلار از پی این بکار
 بزند سزا است قبضه اش مرکز دایره طفر و پیشش شهاب زفتح را شمشیر چله اش لنگر سفینه دریای و عنا
 و فاقش مانند قطب فلک لطیف نیز وزی ربهان او کوشش چشم زره را مژگان و خندگش صرف قنار از جهان
 اگر سفندیار را به تیر این نماید لب سوار زبان پیکان را چون لب مشوق بوسه و شیر شیشه و عنا
 از سهم آن خون نابه جگر نوشت غرض از روزیکه قوس قزح زینت بخش حمایل سوار نیل خنک فلک است
 چنین کمان از استاد ازل یاد ندارد و تاثیر شهاب ثاقب از قبضه کماندار قدرت در کشاد است اعدای
 بی سر کسیر بقبر بان بلکه چون تیرهای تکرش زیر دست نسرمان باد + + + + +

رقعه دیگر

از آنجا که سحاب نیسان از جهت بلند باشد همان صدق از آبیاری خود در یخ نگزوده و آفتاب عالم تاب
 از پیشش سنگ خارا را با وجود علو مدارج صرفه نموده قادر علی الاطلاق و خالق بی نیاز قطره را
 گوهر و حرم سنگ را بعلی مبدل ساخته تا بزبان روشن بیانی ضیا بخش نام مرئی در عالم باشد نظر بر این اگر
 از ابر نیسان کرمت آن بحر موج باین تشبیه قطره داران آفتاب آسمان محرمت باین سنگ خارا
 جوهری نصیب گردد و در نظر اهل نبش که دقیقه شناسان صد آفرینش اندر ابر و از منبع سحاب خوشانی
 از چشمه آفتاب است مخصوص درین اوقات که ابر گوهر بار با وجود نحای ذاتی بجای گوهر از خشک سرت
 هم ضایع کرده اگر آب سحاب آسمان مردی و مروت و آب آفتاب فلک هست و سخاوت نیز بوضع زمانه
 پروازند صرف دست امید واری بزنگ سفال و شیشه دل عقیدت سگالی از سنگ حوادث پامال

خواهد شد

افتد از خنک به باد

نام اصلی اش غلام حیدر خان بهادر است از قوم نوایت بزرگانش همواره بمراتب بلند و مناسب ارجمند
 رسیده کارهای نمایان بطور آورده اند و تعلقات لگهار و پیه محمور کار و بار باگشته نام نیک بر صفو
 روزگار گذاشته اند و او در عهد حضرت غفرانآب بخطاب خانی و منصب مناسب سرفراز گردیده از پیشگاه
 حضرت معفرت منزل سفین خدمت گذاری مرشد زاده آفاق ناصرالدوله بهادر گردیده تا جلوس
 میمنت مانوس آنحضرت شانه روز حاضر جناب بوده بخدمت داروغگی فلینجانه و فراشخانه و غیره خدمات
 دیگر سرگشته سرور و الطاف مانا چون میرد دولت خدا داد بیزوال از بلوس آنحضرت رونق تازه یافت
 از پیشگاه خلافت سرفرازی خطاب بهادری جنگلی و اشما و منصب چهارهزاری دو هزار سوار و تعلقات
 لگهار پیه نه و بیات باگتیرت مخدرات و مقطعات هزار بار و پیه سلنج خطیر و بر ساله جوانان بار قدیم علاقه
 رعد جنگ بهادر خان زاد سرکار متنازه بهایی گشته بمنزول بذل و عنایت خاقانی است امیر است
 کشیده مزاج کم گو پر فکر است کردار استی پس بر کس که زبان داد و دیگر مانند رود و قیامت تغییر پذیر
 نیست اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده اشش عالمی را در گرفته و بسته است عالیش گردانید کشته
 دست شگفته حسین خن این روحش ظاهر و نیک باطن رحم دوست با ارازل متنفر و با نجا بیشتر صلح
 سیر فکرا ل نیزش رموز دان خفی و جلی مرتبه حوصله اش بان مرتبه رسیده که همواره شریک سلامت کلیات
 و جزئیات خداوند است به خدمت جلیل القدر که از پیشگاه خاقانی سرفراز شد و بان حوصله سر انجام
 و در که فریدی بر آن متصور نباشد عقل سلیم و رای مستقیم او منشا کارهای عمده دیگر است که در قسم
 خرد مندان روزگار مژدم خاطر است العاقل یلیفیه الاشارة پسر چرا که بفضل جمیع کمالات صوری
 و معنوی که لازم بزرگ منشان عالی نظرت است هر در ذات آن منبع کمالات موجود اما بقول
شاعر غنچه بر وقت خویش گل گردد بدگون سی باغبان بسیار همواره بعلاقه های
 خود چهره دار و بار یاب و ممتد کلی سلطانت

اشرف الدولہ بہادر

نبیرہ اشرف الدولہ بہادر مرحوم کہ قلم رطانت تحریر ستودہ خصالی آن منبع اخلاق و کرم بالکل نہایت فرشتہ قدسی نژاد و قالب انسان در آمدہ بود و او خلف ارشد و آوڑ الملک بہادر دولہ اشرف الامرا بہادر برادر کن الدولہ بہادر مراد اللہام سرکار حضرت غفرانما بپودہ کہ زبان در توصیف این خاندان سعادت نشان عجیب معترف اما اشرف الدولہ حال ولد میر موسی خان مرحوم است پس اشرف الدولہ مرحوم مذکور کہ او در عین عالم شباب جهان فانی را پدید آورد کہ خلقی را افشوس است مگر اشار الیہ بعد رحلت پد خود از پرتو انضال خداوندی بجایگزیر حال قدیم و خطاب و منصب موروثی و کار خانات قدیمہ سرفراز شدہ مامور کار و بار معمولیت امیریت کرد در عالم ابتدای شباب خلایق بزرگانہ دار و رفیق پرور با مروان اویب ہم صحبت و بالفارنا مطبوع کشادہ ہمت بخشش وضع خندان رو جمیع صفات امارت قدیمانہ

خویش موصوف

اسد نواز جنگ بہادر کوک

برادر خرد و جعفر یا جنگ بہادر کوک نام املی اشش میر حسن علیخان است نسبتش از سادات خراسان کہ میر محمد رضوی والد ایشان مشہدی بود مفصل در ذکر احوال جعفر یا جنگ بہادر کیفیت ایشان ہم با مقام خواہد آمد اما میر حسن علیخان مذکور در عمد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاہ سکندر جاہ بہادر کہ نسبت کوکل تاشی با حضرت داشت در عالم رشد زاوگی ہوارہ بجناب حاضر بودہ بعد سیر آرای آنحضرت بدر راہ دو صد روپیہ ذات و پنجاہ و دو سواران صرف خاص و دو صد جوانان بارلین و یک صد جوان بارگیر اشرف سرفراز گردیدہ ہمیشہ با ریاب حضور پر نور بود و سوای این از دیوانی سواران و بارگیران و جوانان بارلین قریب صد نفر جمع جاگیر ہزار ہا روپیہ معاش دیگر رسیدہ است ضریح مبارک جناب سید الشہداء علیہ السلام از نقرہ و ہزار روپیہ تیار کتا نیدہ در عشرہ محرم الحرام باروشنی طہائی

بسیار عاشرخان بنا کرده خوش استاد میکرد که در ده شب البته از بست پاره و عن سیاه کم خرج روشنی
 نیکو دید چون شب هم سواری مبارک ضریح مذکور بر می آورد و بردارندگان پنجه با و پنجه شاخه های
 روشنی از عاشرخان ایشان که متصل دروازه پل است تا اطراف گرداگرد چارمنار و چوک بازار کاسرط
 و غیره سراسر راسته پهلوی به پهلوی پنجه با در دست گرفته بجای خود مالتا بر گردیدند ضریح مذکور در رسیدن
 بعاشورخانه خودی استاد و ندو سواری ضریح از اندرون روشنی مع هزار اخلق الله تعزیه کنان
 میرفت و پیش پیش ضریح مبارک بهادر مذکور لباس سبز جامه و دووشال سیاه ماتمی پاپیاده
 کمر بستند چو آن تکلف تمام بدست خود گرفته سینه زنان با هزاران مردم چنان میرفت که وجاهت
 سیادت از چهره منوره او که سرخ و سفید رنگ بود در لباس سبز مانند آفتاب در مرزعه سبز فلک می درخشید
 و در نقارخانه عالی شان بزرگ که بالای نقارچیان و شمشه نوازان نجوش سد اسد اسباب نوبت
 دیگر روشنی شمع بهتیا و کتولها آمد نقاره کلان دمار که بر همون نقارخانه روان داشتند مینواختند
 و قریب چهار صد جوان هر دو نقارخانه را در نجوش بدوش برداشته پیش پیش ضریح مبارک و جلو
 میبردند از ملاحظه اش حالتی میگیدشت که از بیان آن دل شتوند و منظر مسکروید و تسلی نه می یافت بغیر
 دیدن آن قریب یک اک دوازده هزار فقیله معمولی روشنی در ان شب بخرج می آمد هر گاه ضریح مبارک
 بر می آمد از علی تان در فی انامیران قیروز و مرد بک طفل شیرخواره و صغیر تا شیخ کبیر از حاله و غیر حاله تا پیر زال
 صد ساله برای دیدن ضریح افتان و خیزان می آمدی و میدیدی از وقت احداث بلده حیدرآباد
 تا الی الان در هیچ عصر باین صورت تکلفها بچکس تعزیه برداری نکرده و نخواهد کرد و همند ابروز دگل مرثیه
 خوانی مرثیه خوانان تمامی بلده را طعام لذیذ حلیم و قورمه میخورانید و شیرینی و غیره لوازم معمولی و گل موقوفه
 با کتله های نقره بوزن شش شش رویه که بجای حباب در عاشرخان نصب میکرد و در روز دگل هر
 جماعت یک کتوری میداد و انقضی هزار بار و پنجه بخرج عشره محرم و تیاری عاشرخان و تعزیه پاری امام علیه السلام

صرف میکرد که در تمام اقلیم مشهور تر است و مخفی نیز آنقدر خیرات به پسرز الان میداد که بر روز رحلت او از هر محل هجوم بویان شده گریکنان سینه زنان بمراه تا بولتش میرفتند گویند قریب بالمصدر روپیه ماهوار در خیرات ظاهر و پنهان و خرج نیازات و عرس و غیره بود و سیه بار از آنچنان مخفی میداد که احدی خبر نمیشد بر روز رحلت از اظهار بویان معلوم شد حاجتجان کار پرداز و سیت رام متصدی میگفت که خبر این خیرات ما را هرگز نیست که کی میدادند کسی نیکوار و دوسدوسی و پنج سبک بر روز عبود الفطر بهر و راه فنا گردید امیری بود سپاه پرور و جویه با صلوات سخی عمیش دوست راگ پسند بجمع خوبها موشو روزی در دربار جهاندار که حضرت مغفوت منزل بالای بگل دیوانخانه دولتخانه قدیم برآمد فرموده بودند و ابل دربار همه حاضر اسد نواز جنگ بهادر عرض کرد که سید احمد مرشد خانزاد که از لاهور وارد بلده حیدرآباد انداز نصف و نوجوبه باطنی خویش شراب را شیر میکند خود بدولت و اقبال فرمودند که این از جمله قلب است است که نماینده پس لطیف عاصی مولف اوراق ملاحظه کرده ارشاد فرمودند که این حکیم بانی قلب است میکند یعنی شراب را فوراً مسکه میسازند پس لقرن و نوجوبه هر دو واحد است ایشان هم اگر کسی را میبرد خود کنت میتواند شد که ولایت دارند الحال اسد نواز جنگ شخصی بود ساده مزاج که تاحیات خود خاطر سکنی احدی نمود در مزاج حضور پر نور لبان نام داشت و مورد الطاف بکلمات شغف و سرور میگشت صاحب منصب و جایز ده هزار روپیه که موضع در پرگنه نرسا پور و دیگر دیهات کوتا پور و غیره از انجمن عقوب قلعه حیدر گوالکنده موقوفه خارج جمیع خریده پیله معتبر انجیل و دروازه های شین و چاوری و عمارت دیگر با حدیث در آورده آباد نموده باسنگ موسوم سخت تا حال بازار در سنه میشود و نیز عاشورخانه و مسجد مزاج متصل دروازه پل از میزانات اوست که سیر جوهر علیجان بهادر اسد نواز جنگ حال خلف مرحوم مقیم و او خود در فون

است و بس

اسد نواز جنگ بهادر حال

بهاورست مافوق سلیقه دیگر امیران سرکار دولتدار است که از بر آوردن جلوسهای شادیهایی سرکار
مثل سانچی و مهندی و سواری نوشته و تکلف جلوس لنگر مبارک حضرت و دیگر لنگرها و غیره که خود بدولت و اقبال
ملاحظه میفرمایند سلیقه بهادر مذکور نظر اولی الا بصاری آید که چه قدر بار یکی باور آن تصور است و بس

اکبر یار جنگ بهادر

نام اصلی اش بزرگ صفات محمد قمر الدین خان بهاورست بزرگانش همواره معزز بودند و در عهد
حضرت منقرت منزل بصاحبیت و نیز با تادی خوشنویسی از وقت مرشد زادگی حسب الحکم حضرت عفراتاب
بتهجیز از سطوح جاه مدار المہام سرکار شرف شده حاضر جناب می بود و بعد بر آرای دولت بجناب بهادری
و جنگی جاگیر ذات و غیره و منصب مناسب رسالت خاص و خشکی شاکر و پیشه حضور پر نور شرف و
سباهی گردیده مشهور روزگار گشت در خوشنویسی هفت قلم مشهور و معروفید طولاداشت خصوص در خط
تستلیق کیتای عصر بوده شیرینی حروف از قطعانش هویدا است مہذا ذات والاایش خیر محض بود کارنا
عزیز و فقرا و علما و مشایخین و اہل استحقاق بند و کن عموماً و مالک محروس سرکار خصوصاً و یومیہ داران
و العاداران از یکی ہزار و از اندکی بسیار بل بید و شمار از دیوانی بر آورده بغیر خرج دمی و درمی بلکہ بعضی
بی مقداران را از طرف خود سلوکہا کرده روانہ اوطان اینہامی نمود کہ بدعای دوام دولت اصفیہ
مؤظف اند اگر ہزار سال زمانہ چرخ زندہ همچو ایشان فرشتہ صفت بی نفس خدا پرست بنظر نخواہد آمد
ہرگز و سہ کبیر از روز و معدوسی و شہت جسک در مکان قدم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سجده
اول فریضہ مغرب جان بحق تسلیم گشت بہ ابرج عالی علیین فایز شہ سبحان اللہ برگزیدگان خدا را
حال چنین است کہ از جانب دیگر کشش و کوشش دارند اما محمد الدین خان بہادر خلف ارشد
مردم مغفور بعد حلت پد بزرگوار خود قدم بر قدم بزرگان نہادہ در عہد حضرت منقرت منزل کہ ہموارہ بہت
و مورد الطاف بودہ علم و فضل و کمال بکس نشد و نیز بزرگانیدہ مشہور روزگار گشت و نزوراجہ

چند لعل مہاراجہ ہمارے ہم ساختی جیلہ بجا برودہ بسے نور وال خوش کار ای سبت خلق اللہ را بہ آسانی تمام
 برمی آرد کہ یک عالم دست بدعاست اما ہمون سر شستہ بی نفسی بغیر تکلیف دام و دم کہ مشہور تر است و دین
 عمد حضور پر نور از شیکاہ خداوند نعمت ہم بجا گیر قدیم منصب شایب سرفراز و حاضر در بار جہان نادر صاحب
 اخلاق مروت و در کاخ شیر اہل حاجت مصروف اقر با پر و بر جمیع صفات بزرگانہ موصوف برادران بہا
 معز مہین پور محمد نظام الدین خان بہادر کہ انتظام امور ات خانگی و وابستہ ذات ایشان بودہ بہنما
 اخلاق منصف و وہمی محمد محضر الدین خان بہادر کہ اسشبہ تریہ پد ر بزرگوار خود بودہ فخر خاندان خویش
 است و ہموارہ بمصاحبت مہاراجہ بہادر حاضر بیومی محمد الدین خان بہادر کہ بہ دار ونگلی باغ سید
 آباد بہ نیابت راجہ و ہراج بہادر از حضور پر نور سرفراز و دام بمصاحبت راجہ موصوف مشرف و ہمہ ما
 بخطابہا و مناصب ممتاز و بواطف سلطانی سخندان عالی و علمی و مشمول عنایتانہ

اعتقاد والدہ اور خوشی جنگ بہادر

خلف پنجمی اعتضام الملک بہادر بزرگ یعنی میر حمید رخاں بہادر مرحوم منشی حضرت عفران تاب است نام
 اہلی اشش میر ابراہیم علیجان است از شیکاہ خداوند نعمت سرفرازی خطاب منصب خدمت دار ونگ
 ہر کارہ او جاگیر موروثی قدیم و جدید و قلعہ داری بہا تہ سرفراز و ہموارہ حاضر در بار جہان نادر و بہ ہم
 خاندان خویش موصوف

اعجاز الدولہ بہادر

خلف رفت الملک بہادر بزرگ است بعد حلت پد ر بزرگوار خود چندی بخودی خود گذراوقات نمود چون
 رفت الملک حال میر ابراہیم علیجان نیز قضا کرد از الطاف خداوند نعمت بتعلقہ نادیر کہ علاوہ موروثی ایشانست
 در سالہ سواران سرفراز شدہ بہ بند و بست آن معورہ است امیرت قدیم کہ جمیع خوبیہای خاندان خود در
 ذات خویش موجود دار و صاحب منصب و بجا گیر ذات ممتاز